

دکتر رابرت ای. پترسون، الهیات به معنای خاص، جلسه ۴،
 بررسی‌های تاریخی تثلیث، قرن سوم و مقدمه‌ای بر آگوستین
 رابرت پترسون و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر رابرت ای. پترسون در حال تدریس الهیات به معنای واقعی کلمه، یا خدا است. این جلسه ۴، بررسی‌های تاریخی تثلیث، قرن سوم و مقدمه‌ای بر آگوستین است.

«ما مطالعه خود در مورد تثلیث را با الهیات تاریخی تثلیث ادامه می‌دهیم و با کتاب «آموزه‌های اولیه مسیحی نوشته جی.ان.دی. کلی به تثلیث‌گرایی قرن سوم می‌پردازیم.

قرن سوم شاهد ظهور گرایش‌های متضاد در اندیشه تثلیث بود که زمینه‌ساز مجادلات بعدی گردید. تا آن زمان، دغدغه اصلی خداپاوری مسیحی، وحدت خدا بود. مبارزه با بت‌پرستی و عرفان، این مقاله را به خوبی در کانون توجه قرار داد.

در نتیجه، در حالی که متکلمان به طور مبهم از تمایزات درون ذات واحد تقسیم‌ناپذیر الهی آگاه بودند، تمایل کمی برای بررسی روابط ابدی این سه نشان دادند، چه رسد به ساختن یک دستگاه مفهومی و زبانی که قادر به بیان آنها باشد. تثلیث‌گرایی اقتصادی از نوع آبابی اولیه همچنان در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم میلادی طرفداران خود را پیدا کرد. با این حال، موفقیت آن، واکنش قدرتمندی را در محافل برانگیخت که از آموزه لوگوس طفره می‌رفتند و گمان می‌کردند که تأکید فزاینده بر سه‌گانه بودن که توسط وحی آشکار می‌شود، وحدت الهی را به خطر می‌اندازد.

این جریان فکری عمدتاً در غرب مشهود بود. این جریان، سلطنت‌طلبی نامیده می‌شد، زیرا پیروان آن، همانطور که ترتولیان با آن روبرو شد، از اقتصاد می‌ترسیدند و به سلطنت پناه می‌بردند. سلطنت در یونانی، این اصل است که یک منبع و اصل الهی برای همه چیز وجود دارد.

در همان زمان، جنبشی کاملاً متضاد در شرق در جریان بود. این جنبش به شکل یک مفهوم کاملاً کثرت‌گرایانه از الوهیت در آمد که بدون قربانی کردن اصل اساسی توحید، سعی داشت واقعیت و تمایز این سه را در وجود ابدی خدا، به عبارت دیگر، به موجودیت آنها به عنوان شخص، به درستی نشان دهد.

اگرچه این رویکرد جدید در وهله اول با اسکندریه مرتبط بود، اما قرار بود تأثیر ماندگاری بر تثلیث‌گرایی یونانی به طور کلی و در واقع، بر تفکر مسیحی به طور کلی بگذارد. هیپولیتوس و ترتولیان، اولین وظیفه ما بررسی دو متکلمی است که کم و بیش مستقیماً در خط دفاعیه و ایرناتوس قرار داشتند. آنها هیپولیتوس کاتولیک رومی ضد پاپ رومی و شهید بودند که در سال ۲۳۵ درگذشت و ترتولیان شمال آفریقا حدود ۱۶۰ تا ۲۲۰ یا به گفته برخی از محققان حدود ۲۲۰.

هر دو، مانند اسلاف خود، برای توحید ارزش زیادی قائل بودند و انرژی خود را وقف رد دوگانه‌گرایی عرفانی کردند. ایده‌های آنها از برخی جهات مشابه بود، اما هیپولیتوس طرح‌ریزی شده‌تر بود و حال و هوای باستانی‌تری داشت. ذهن درخشان ترتولیان توانست بیانیه‌ای با ارزش ماندگارتر تدوین کند.

سرنخ آموزه آنها در مورد آموزه ایرناتوس، رویکرد همزمان از دو جهت مخالف است، یعنی در نظر گرفتن خدای الف، آنگونه که در وجود ابدی خود وجود دارد و خدای ب، آنگونه که خود را در فرآیند خلقت و رستگاری آشکار می‌کند. اصطلاح جامعی که آنها از ایرناتوس برای دومی وام گرفتند، اقتصاد بود. یونانی *oikonomia*، لاتین، *dispensatio*.

این کلمه از معنای طرح الهی یا هدف پنهانی خدا، در الهیات مسیحی به تجسم، هدف هدف الهی، اطلاق شد. با این حال، از جمله معانی اولیه آن، توزیع، سازماندهی، ترتیب تعدادی از عوامل در یک نظم منظم یا کلمه یونانی بود، و بنابراین به تمایز پدر و پسر، پدر، ببخشید، برای اشاره به تمایز پسر و روح از پدر، taxes، واحد، همانطور که در تدوین طرح رستگاری خدا، اقتصاد، آشکار شده است، گسترش یافت. پس، ابتدا هیپولیتوس و ترتولیان هر دو مفهوم خدا را داشتند که از ازل در تنهایی منحصر به فرد وجود داشته، اما در قیاس با عملکردهای ذهنی یک انسان، عقل یا کلام او، قریب الوقوع و به طور جدایی ناپذیری با خود یکی است.

این آموزه از زمان مدافع لوگوس و دیاتتوس شناخته شده است، و هیپولیتوس در واقع از این اصطلاح فنی، استفاده می کند. برای او، همانطور که برای تیشن و ایرنائوس، کلام خدا و حکمت او متمایز هستند، در واقع پسر و روح قریب الوقوع تلقی می شوند، اما ترتولیان از سنتی پیروی می کند که حکمت را با کلمه برابر می داند. ترتولیان صریحاً اشاره می کند که قبل از همه چیز، خدا تنها بود، جهان، مکان و همه چیز خود را داشت.

با این حال، او تنها بود، به این معنا که هیچ چیز بیرونی برای او وجود نداشت، اما حتی در آن زمان، او واقعاً تنها نبود، زیرا عقلی را که در درون خود داشت، یعنی عقل خودش، با خود داشت. علاوه بر این، او بسیار واضح تر از هر یک از اسلاف خود، دیگربودگی یا فردیت این عقل یا کلمه قریب الوقوع را آشکار می کند. کلمه الهی که خدا از ازل با آن می درخشید و علاوه بر خودش، کلمه دومی را تشکیل می دهد.

ثانیاً، با این حال، سه گانه ی وجود ذاتی خدا، ببخشید، در خلقت و رستگاری آشکار می شود. به گفته ی هیپولیتوس، وقتی خدا اراده کرد، کلمه ی خود را آفرید و از او برای خلق جهان و از خرد خود برای آراستن یا نظم بخشیدن به آن استفاده کرد. بعدها، هنوز با در نظر گرفتن نجات جهان، کلمه ای را که تاکنون نامرئی بود، در تجسم نامرئی کرد.

بنابراین، در کنار پدر، یعنی خود الوهیت، خود الوهیت دیگری وجود داشت؛ دیگری، یک شخص دوم، در حالی که روح، این سه گانه را تکمیل می کرد. اما اگر سه خدا در این نظام آشکار شوند، در واقع فقط یک خدا وجود دارد، زیرا پدر است که فرمان می دهد، پسر است که اطاعت می کند و روح است که ما را متوجه می سازد. هیپولیتوس بیشترین تأکید را بر وحدت ذاتی دارد و اظهار می دارد که فقط یک قدرت وجود دارد و وقتی از دیگری صحبت می کنم، منظورم دو خدا نیست، بلکه به اصطلاح، نور از نور، آب از منبع آن، پرتوی از خورشید است.

این کلمات به برخی از آیین ها راه یافتند. زیرا تنها یک قدرت وجود دارد و آن قدرتی است که از همه چیز سرچشمه می گیرد. همه چیز پدر است و قدرتی که از همه چیز سرچشمه می گیرد، کلمه است.

او ذهن پدر است، بنابراین همه چیز از طریق اوست، اما تنها او از پدر است. « باز هم، این کلمات نباید با الهیات متاخر قضاوت شوند، زیرا اگر چنین کنید، به نظر می رسد که تابع گرا هستند، گویی اشخاص، اشخاص نیستند، این یک کلمه متاخر است، گویی آن سه ابدی نیستند، اما قضاوت او بر این اساس منصفانه نیست. این یک اشتباه تاریخی است. هیپولیتوس تمایلی نداشت که کلمه «پسر» را به هر معنای دیگری غیر از معنای پیشگویانه تا زمان تجسم، یعنی معنای نبوی، تعیین کند.

ترتولیان در تعیین تاریخ نسل کامل خود از قیاس او برای کار خلقت، از مدافعه گر پیروی کرد. پیش از آن لحظه، نمی توانستیم به طور قطع بگوییم که خدا پسری داشته است، در حالی که پس از آن، اصطلاح پدر

که برای متکلمان پیشین عموماً به معنای پدر خدا به عنوان خالق واقعیت بود، شروع به کسب معنای تخصصی پدر پسر کرد. با این تعریف، کلمه پسر یک شخص، پرسونا و علاوه بر پدر، یک چیز دوم است.

با این حال، در مقام سوم، روح، نماینده یا جانشین پسر، قرار دارد. او از طریق پسر از پدر صادر می‌شود و از پدر و پسر در مقام سوم قرار دارد، همانطور که میوه‌ای که از شاخه گرفته می‌شود، در مقام سوم از ریشه است، و همانطور که کانالی که از رودخانه کشیده می‌شود، در مقام سوم از چشمه است، و همانطور که نقطه نور در پرتو، در مقام سوم از خورشید است. او نیز یک شخص است، به طوری که الوهیت یک تثلیث، ترینیتاس، است.

ترتولیان اولین کسی است که این کلمه را به کار برده است. این سه در واقع از نظر عددی متمایز هستند و قابل شمارش می‌باشند. بنابراین ترتولیان می‌تواند بیان کند: «ما فقط به یک خدا ایمان داریم، اما تابع این شرط هستیم که خدای واحد، پسری، کلمه خود، دارد که از خود صادر شده است، که پسر طبق وعده خود، روح القدس، پاراکلیت، را از پدر فرستاد.»

بعدها، در همان زمینه، او می‌تواند وحدت الهی را با «راز تدبیر، که سه را در تثلیث توزیع می‌کند و پدر، پسر و روح القدس را به عنوان سه نفر معرفی می‌کند، متعادل کند.» ترتولیان تمام تلاش خود را کرد تا نشان دهد که سه گانگی آشکار شده در تدبیر به هیچ وجه با وحدت ذاتی خداوند ناسازگار نیست. او مانند هیپولیتوس استدلال کرد که اگرچه سه شخص، چندین تجلی از یک قدرت واحد و غیرقابل تقسیم هستند، و خاطر نشان کرد که بر اساس قیاس با حکومت امپراتوری، یک شخص در همان حاکمیت می‌تواند توسط سازمان‌های هماهنگ اعمال شود.

او، مانند مدافعه‌گر، بارها و بارها این نظر را که تمایز بین این سه شامل هرگونه تقسیم یا جدایی است، رد کرد. این یک تمایز یا وضع، یک توزیع بود، نه یک جدایی، و او وحدت بین ریشه و شاخه آن، منبع و رودخانه، و خورشید و نور آن را به عنوان مثال نقل کرد. روش معمول او برای بیان این موضوع این بود که بگوید پدر، پسر و روح القدس در ذات یکی هستند.

بنابراین، پدر و پسر یک جوهر واحد هستند که از هم جدا نشده‌اند، بلکه گسترش یافته‌اند. ادعای منجی مبنی بر اینکه من و پدر یکی هستیم، نشان می‌دهد که این سه یک واقعیت هستند، نقل قول، نه یک شخص، که به همان هویت جوهر اشاره دارد و نه وحدت عددی صرف. پسر با پدر از یک جوهر است و پسر و روح القدس با جوهر پدر مشترک هستند.

او با استفاده از زبانی خام و مادی، روح الهی را به عنوان گونه‌ای بسیار رقیق از ماده، به صورت استعاری، در نظر می‌گرفت. کانتاریان می‌تواند بگوید، نقل قول، که پدر کل جوهر است، در حالی که پسر مشتقی از کل و بخشی از آن است، نقل قول نزدیک، که در آن متن روشن می‌کند که بخش را نباید به معنای واقعی کلمه به معنای هرگونه تقسیم یا جدایی در نظر گرفت. بنابراین، وقتی او موضوع را خلاصه می‌کند، این ایده را که اشخاص می‌توانند از نظر جایگاه، جوهر یا قدرت سه نفر باشند، رد می‌کند.

در مورد اینها، الوهیت به طور جدایی‌ناپذیری واحد است و سه گانگی فقط به درجه، جنبه یا تجلی‌ای که اشخاص در آن ظاهر می‌شوند، اطلاق می‌شود. هیپولیتوس و ترتولیان با ایرنائوس در این مورد که سه مورد آشکار شده در اقتصاد را به عنوان تجلیات کثرتی که آنها، هرچند به طور مبهم، در زندگی قریب الوقوع الوهیت درک می‌کردند، در نظر می‌گرفتند، هم‌نظر بودند. پیشرفت ایرنائوس در تلاش‌هایشان بود، یکی، برای تصریح وحدت قدرت یا جوهر الهی که این سه مورد عبارات یا اشکال آن بودند، و دیگری، در توصیف آنها از لاتین، *personae*، یونانی، *prosopa*، آنها به عنوان اشخاص

، باید توجه داشت که این اصطلاح اخیر، همچنان برای آنها، آنطور که در ترتیب وحی آشکار شده بود محفوظ بود. تنها بعدها بود که این اصطلاح برای کلمه در روح به عنوان قریب الوقوع در وجود ابدی خدا به کار رفت. بحث‌های زیادی در مورد معنای دقیق اصطلاحات آنها وجود داشته است، برخی استدلال می‌کنند که برای ترتولیان، به هر حال، با تربیت قانونی او، «قابل توجه» به معنای یک قطعه ملک بود که چندین نفر می‌توانستند به طور مشترک مالک آن باشند.

با این حال، در واقع، معنای استعاری در ذهن او بیش از هر چیز دیگری بود و این کلمه دلالت بر ذات الهی داشت، که خدا از آن اوست، با تأکید بر واقعیت ملموس آن. همانطور که او اشاره می‌کند، «خدا نامی برای جوهر است، یعنی الوهیت، و کلمه، به هیچ وجه یک موجود غیرمفهومی صرف نیست، بلکه جوهری است مرکب از روح و خرد و عقل.» از این رو، وقتی او از پسر به عنوان موجودی از یک جوهر با پدر صحبت می‌کند، منظورش این است که آنها ذات یا ماهیت الهی یکسانی دارند.

و در واقع، از آنجا که الوهیت تقسیم‌ناپذیر است، یک موجود واحد هستند. از سوی دیگر، اصطلاحات شخص و شخص، یونانی و لاتین، به طرز تحسین‌برانگیزی برای بیان غیریت یا وجود مستقل این سه نفر مناسب بودند. پس از آنکه در ابتدا به معنای چهره و بنابراین بیان و سپس نقش بود، کلمه یونانی سابق یا چهره یا شخص، به معنای فرد آمد و تأکید معمولاً بر جنبه بیرونی یا نمود عینی بود *prosopa*.

معنای اصلی پرسونا در لاتین، نقاب بود که گذار از آن برای بازیگری که آن را می‌پوشید و شخصیتی که بازی می‌کرد، آسان بود. در کاربرد حقوقی، این واژه می‌تواند به معنای دارنده سند مالکیت یک ملک باشد، اما همانطور که ترتولیان به کار برد، به نمایش عینی یک فرد به معنای واقعی کلمه اشاره داشت. باید توجه داشت که در هیچ یک از این دو مورد، ایده خودآگاهی که امروزه با شخص و به طور کلی با مفهوم شخصی مرتبط است، برجسته نبود.

سلطنت طلبی پویا، دهه‌های پایانی قرن دوم، شاهد ظهور دو شکل از آموزه‌ها بود که اگرچه اساساً متفاوت بودند، اما توسط مورخان مدرن تحت نام مشترک سلطنت طلبی گرد هم آورده شده‌اند. سلطنت طلبی پویا که به طور دقیق‌تر فرزندخواندگی نامیده می‌شود، نظریه‌ای بود که مسیح را صرفاً یک انسان می‌دانست که روح خدا بر او نازل شده بود. این اساساً یک بدعت مسیح‌شناختی بود، اما شرایطی که در آن پدید آمد، نحوه برخورد آن را در اینجا، تحت عنوان تثلیث‌گرایی، توجیه می‌کند.

سلطنت طلبی پویا و مُدالیستی وجود دارد سلطنت طلبی. وجه مشترک آنها چیست؟ سلطنت طلبی، پادشاهی و وحدت خداست. این اشتباهات، و اشتباهات بزرگی بودند، نشان می‌دهند که کلیسا از وحدت الوهیت منحرف نشده است.

در واقع، آنقدر بزرگ بود که آنها سعی کردند داده‌های مربوط به پسر، به ویژه پسر و روح القدس را به اشتباه توجیه کنند. اما نمی‌توانست از وحدت خدا فاصله بگیرد. این خوب است.

این نتایج دیگر وحشتناک بودند. مسیح فقط یک انسان است.

و خدا با دادن روح القدس او را به فرزند پذیرفت. خب، مگر این همان اتفاقی نیست که در غسل تعمید او افتاد؟ نه. به پسر ابدی که انسان شد، در غسل تعمیدش روح القدس داده شد تا او خدمت زمینی خود را انجام دهد.

او اینطور نبود، و بله، او به یک معنا، اما نه به این معنا، به عنوان یک انسان صرف و به عنوان نوعی موجود الهی فروتر از خدا به فرزندی پذیرفته شد. مُدالیسم، که تنها توسط معاصران به عنوان مونارشیانیسم تعیین می‌شد، تمایل داشت تمایز بین پدر، پسر و روح القدس را محو کند. طبقه‌بندی هر دو به عنوان اشکال مونارشیانیسم از این فرض ناشی می‌شود که علیرغم نقاط شروع و انگیزه‌های متفاوت، آنها با دغدغه وحدت الهی یا مونارشیا متحد شده‌اند.

مودالیستی سلطنت‌طلبی. اگر سلطنت‌طلبی پویا پدیده‌ای نسبتاً منزوی با گرایشی عمدتاً عقل‌گرایانه بود، همین را نمی‌توان در مورد سلطنت‌طلبی به معنای واقعی کلمه، که به آن مُدالیسم نیز گفته می‌شود، گفت. این گرایش فکری نسبتاً گسترده‌ای بود که می‌توانست در محافل رسمی تا حدودی مورد توجه قرار گیرد. و نیروی محرکه آن، اعتقاد دوگانه‌ای بود که با شور و اشتیاق به یگانگی خدا و الوهیت کامل مسیح اعتقاد داشت.

آنچه آن را آشکار کرد، سوءظن فزاینده‌ای بود مبنی بر اینکه حقیقت اول، یعنی وحدت خدا، توسط دکترین جدید لوگوس و تلاش‌های متکلمان برای نشان دادن الوهیت به عنوان موجودی سه‌شخصی که خود را در نظام هستی آشکار کرده است، در معرض خطر قرار گرفته است. سه نفر خدا هستند؟ آیا این وحدت خدا را به خطر نمی‌اندازد؟ این یک حقیقت غیرقابل انکار است. همینطور بود، اما این نتیجه خوب نبود.

نظری مبنی بر اینکه کلمه یا پسر غیر از پدر یا شخصی متمایز از اوست، به کفرگویی دو خدایی منجر می‌شود. در نتیجه، وجه‌گرایی سلطنت‌طلبان تعلیم می‌دادند که یک خدا وجود دارد، و در واقع او خود را به عنوان پدر آشکار کرد، و در مسیح خود را به عنوان پسر آشکار کرد، و در پنطیکاست و پس از آن خود را به عنوان روح آشکار کرد. اما این‌ها به ترتیب انجام شدند، نه همزمان.

حال، خدا، خدای یگانه، پدر بود. حال، همان خدای یگانه پسر بود، دیگر پدر نبود. و حال، خدای یگانه به عنوان روح آشکار شده بود، دیگر نه پدر و نه پسر.

تعیین‌کننده نیست، زیرا می‌توانیم در مورد وجود سه شخص، سه حالت (mode) استفاده از کلمه حالت وجود و سه شیوه وجود در درون یک ذات الهی واحد صحبت کنیم، و این همه روش‌های ارتدکس صحبت کردن است. اما آنچه مهم است این است که آیا این سه به طور همزمان خدا هستند یا سه به ترتیب خدا؟ پنطیکاستی توحیدی نوعی مدرن از حالت‌گرایی است که به عیسی پدر، عیسی پسر و عیسی روح القدس اعتقاد دارد. در مبارزه آریوسی، کسانی که الوهیت مسیح را انکار می‌کردند، سوالی که ذهن مردم را به خود مشغول کرده بود، الوهیت کامل پسر بود.

اگرچه این یک جزء اساسی در آموزه تثلیث بود، اما در ابتدا در پس‌زمینه نگه داشته می‌شد. در واقع اعتقادنامه نیقیه صرفاً اعتقاد به روح القدس را تأیید می‌کرد و سال‌های زیادی باید می‌گذشت تا هرگونه بحث عمومی در مورد جایگاه روح در الوهیت وجود داشته باشد. با این وجود، بحث در مورد مسائل عمیق‌تر نمی‌توانست به طور نامحدود به تعویق بیفتد و در اینجا، ما تدوین ارتدکس تثلیثی را دنبال خواهیم کرد.

متکلمان مسئول اصلی این امر در شرق بودند، پدران کاپادوکیایی. من به یک خط دیگر در آنجا نیاز دارم، متشکرم دوست من. باسیل کیبر، ۳۲۵ تا ۳۷۹، گرگوری نیسایی، برادرش، ۳۳۵ تا ۳۹۵، و گرگوری نازیانوس، ۳۲۵ تا ۳۹۰.

گرگوری نیسایی برادر کوچکتر باسیل بود. در غرب، البته آگوستین. ما می‌خواهیم ببینیم که آنها چگونه این کار را انجام دادند، اما برخی خطوط فکری وجود دارد که ما را به این سمت سوق می‌دهد.

، اولین مورد، گرویدن تعداد زیادی از کشیشان همجنس‌گرا به پذیرش دیدگاه همجنس‌گرا است . خدای من آیا قبلاً به شما گفته بودم که ما متکلمان حرفه‌ای این چیزها را دوست داریم زیرا ما را به این تمایزات مشغول نگه می‌دارند؟ مورد دوم، و توضیح خواهم داد که در مورد چه چیزی صحبت می‌کنم، ظهور علاقه به جایگاه روح القدس بود که در نهایت به شناخت او به عنوان موجودی کاملاً شخصی و هم ذات با پدر و پسر منجر شد.

الهیات مسیحی مورد حمله قرار گرفته است. آیا می‌توانید تصور کنید که مردم بر سر یک حرف یونانی با هم بجنگند؟ خب، اینکه پسر با پدر برابر است یا مانند اوست، مفهوم نسبتاً مهمی است و بله، می‌توان آن را با یک حرف یا با هزار کلمه بیان کرد، صرف نظر از این، این یک موضوع مهم است. چهره‌هایی که عمدتاً در اولین مورد از این تحولات نقش داشتند، آتاناسیوس و هیلاری پواتیه بودند.

، هر دوی آنها، در مورد مسائل اساسی، متوجه شدند که شکاف بین هوموسئوس‌ها و حزب نیکیه هوموسئوس‌ها ، بسیار باریک است و موفقیت نهایی دومی می‌تواند با ایجاد روابط حسنه بین آنها تضمین خود، با حرکتی آشتی‌جویانه، هوموسئوس‌ها را به De Sinatis 359 شود. بنابراین، آتاناسیوس در کتاب عنوان برادرانی که در اصل با او یکی بودند، مورد ستایش قرار داد ، زیرا آنها تشخیص دادند که پسر از اوسیای پدر است و نه از یک هیپوستاز دیگر. آنها که فرزند اصیل و ابدی او بودند، به اندازه کافی به پذیرش هوموسئوس نزدیک بودند ، که به تنهایی حقیقتی را که آشکارا پذیرفته بودند، با دقت بیان می‌کرد.

،هیلاری در فرمول‌بندی‌های خود حتی فراتر رفت. گام عملی بسیار مهمی در سال ۳۶۲ در شورای اسکندریه که به ریاست آتاناسیوس تشکیل جلسه داد، برداشته شد. هر خواننده‌ی هوشیار باید متوجه شده باشد و از میزان ایجاد و زنده نگه داشتن اختلافات کلامی در این زمان با استفاده از اصطلاحات کلامی متفاوت و گیج‌کننده، شگفت‌زده شده باشد.

در شورای اسکندریه، رسماً به رسمیت شناخته شد که آنچه اهمیت دارد زبان مورد استفاده نیست، بلکه معنای نهفته در آن است. هورا! پیشرفت زبانی، دوستان من. بنابراین، فرمول سه اقنوم، که تاکنون مورد سوءظن نیکیه‌ها بود ، زیرا در گوش آنها به طرز دردناکی مانند سه اوسیا ، سه موجود الهی، به نظر می‌رسید مشروع اعلام شد، مشروط بر اینکه مفهوم آریایی اقنوم‌های بیگانه کاملاً متمایز و از نظر ماهیت متفاوت از یکدیگر را نداشته باشد.

به عبارت دیگر، سه اصل یا خدایان مختلف. آنچه اتفاق می‌افتد، آشتی به واسطه تعریف و محافظت از زبان است، اما صرفاً بیان شده، یعنی اوسیا ، سه اوسیا ، صرفاً وجود جداگانه سه شخص در سه گانه هم جوهر را بیان می‌کند. فرمول مخالف، یک هیپوستاز، که برای ضد نیکیه‌ها از هر مکتبی بسیار نگران‌کننده بود، به همان اندازه تأیید شد و به پیروان آن توضیح داده شد که هیچ قصد غیرنظامی ندارند، بلکه با برابر دانستن هیپوستاز با اوسیا ، صرفاً سعی در برجسته کردن وحدت طبیعت بین پدر و پسر دارند.

با این تصمیم سیاستمدارگونه، که اتفاقاً بسیاری را در غرب شوکه کرد، کسانی که در سه اقنوم، اعتراف به سه‌خدایی می‌دیدند، اتحاد بین دو طرف عملاً قطعی شد و می‌توانیم در آن فرمولی را ببینیم که به نشان ارتدوکسی تبدیل شد، یک اوسیا ، سه اقنوم، یک ذات، سه شخص. این نظریه مطرح شده است که آتاناسیوس و هیلاری با انجام این پیشنهادها، استفاده از همذات‌پنداری را به معنای همذات‌پنداری تأیید می‌کردند ، و این خطایی است که ما آن را دنبال نخواهیم کرد، اگر به عنوان پدر و پسر در نظر گرفته شوند اشخاص دو نفر هستند و به درستی می‌توان آنها را به عنوان جوهری که هر دو دارند و در یک هستند و یکی هستند و تقسیم‌ناپذیرند، در نظر گرفت. این نگرش سیاستمدارگونه آتاناسیوس و هیلاری بی‌تأثیر نبود.

این امر در زمانی رخ داد که بخش بزرگی از پیروان کلیسای ارتدکس به طور فزاینده‌ای از تهدید آریانیسم، بی‌رحمانه نگران بودند، و این امر سوءظن آنها را مبنی بر اینکه حزب ارتدکس به طور ریشه‌ای سیبیلی است، فرو نشاند و الهیات هموسیون را برای آنها خوشایندتر کرد. هموسیون روح، آتاناسیوس، دومین خط تکامل یعنی به رسمیت شناختن الوهیت کامل روح، مستلزم بحث طولانی‌تری است، از جمله شرحی از سهم پیشگام آتاناسیوس. از زمان اوریگن، تأملات الهیاتی در مورد روح به طور قابل توجهی از عمل عبادی عقب مانده بود.

اوریجن در تفسیر یوحنا ۱-۳ مشکل ایجاد کرد تا استدلال کند که روح یکی از چیزهایی است که از طریق خورشید به وجود آمده است. وای. کاپادوکیایی‌ها مجبور بودند به برخی از این مسائل بپردازند.

اگر قرار بود به این کنایه آریان‌ها پاسخ دهند که به نظر می‌رسد همسانی روح مستلزم داشتن دو پسر برای پدر است، کاپادوکیایی‌ها بین حالت اوریگن خورشید و حالت روح تمایز قائل می‌شدند. گرگوری نیسایی آنچه را که قرار بود این گفته قطعی را اثبات کند، ارائه داد. دو کاپادوکیایی دیگر به این روشنی یا تأکید نبودند.

گرگوری نیسایی تعلیم می‌داد که روح از خدا و از مسیح است. او از پدر صادر می‌شود و از پسر دریافت می‌کند. او را نمی‌توان از کلمه جدا کرد.

از این، گام کوتاهی تا ایده‌ی سیر دوگانه‌ی روح فاصله است. به گفته‌ی گرگوری نیسایی، این سه شخص باید بر اساس منشأشان از هم متمایز شوند، پدر علت و دو نفر دیگر معلول هستند. دو شخصی که معلول هستند را می‌توان بیشتر به این دلیل نامگذاری کرد که یکی از آنها مستقیماً توسط پدر تولید شده است در حالی که دیگری از طریق یک واسطه از پدر می‌آید.

از این منظر، تنها پسر می‌تواند عنوان «مولود» را ادعا کند، و رابطه روح با پدر به هیچ وجه تحت تأثیر این واقعیت قرار نمی‌گیرد که او وجود خود را از طریق پسر از او گرفته است. همه اینها ابدی است، آنها موجودات آفریده شده نیستند. در جای دیگر، گرگوری از پسر به عنوان رابطه علت و معلول با روح صحبت می‌کند و از تشبیه مشعلی استفاده می‌کند که نور خود را ابتدا به مشعل دیگری و سپس از طریق آن به مشعل سوم می‌رساند تا رابطه این سه شخص را نشان دهد.

واضح است که آموزه گرگوری این است که پسر به عنوان یک عامل عمل می‌کند، بدون شک در تبعیت از پدر که سرچشمه تثلیث در تولید روح است. پس از او، آموزه معمول کلیسای شرق این است که جریان روح القدس از پدر و از طریق پسر صادر می‌شود. همانطور که کاپادوکیایی‌ها بیان کرده‌اند، ایده جریان دوگانه از پدر به پسر، فاقد هرگونه نشانه‌ای از تبعیت است، زیرا زمینه آن، شناخت کامل اقیانوس انسانی روح است.

روح از همان جوهر پدر و پسر است. به عبارت دیگر، روح نیز خداست در حالی که فقط یک خدا وجود دارد. کاپادوکیان و تثلیث، اوج تحولاتی که ما مطالعه کرده‌ایم، تأیید مجدد ایمان نیکیه در شورای قسطنطنیه در سال ۳۸۱ بود.

در این زمان، همذات‌پنداری روح و پسر رسماً مورد تأیید قرار گرفت. الهیاتی که به عنوان نمونه‌هایی از خود بزرگان کاپادوکیایی و معلمانی مانند دیدیموس نابینا و اوگریوس رواج یافت. پونتیکوس را می‌توان به حق از نظر جوهره، هم‌ذات با آتاناسیوس توصیف کرد. درست است که زاویه‌ی رویکرد آنها تا حدودی با ظهور او از سنت هومو اویشن متفاوت بود، اما طبیعی بود که آنها به جای یک جوهره‌ی الهی، سه اقنوم را نقطه‌ی شروع خود قرار دهند.

آنها مانند آتاناسیوس، قهرمانان اقیانوس انسانی پسر و روح بودند. جوهره آموزه آنها این است که یک الوهیت به طور همزمان وجود دارد، و این همان چیزی است که آن را از سلطنت‌گرایی وجهی یا وجهی‌گرایی که معتقد بود خدا به طور متوالی به عنوان پدر، پسر و روح وجود دارد، متمایز می‌کند. جوهره آموزه آنها این است که یک الوهیت به طور همزمان در سه حالت وجود یا اقنوم وجود دارد.

بنابراین، بوسول اظهار می‌کند: «هر آنچه پدر هست، در پسر نیز دیده می‌شود و هر آنچه پسر می‌بیند که پسر «متعلق به پدر است، پسر در تمامیت خود در پدر ساکن است و در عوض، پدر را به تمامیت در خود دارد بنابراین، می‌توان گفت که اقنوم پسر، شکل و نمودی است که پدر به وسیله آن شناخته می‌شود و اقنوم پدر در قالب پسر تشخیص داده می‌شود. در اینجا ما آموزه هم‌ذات‌پنداری یا آنطور که بعدها پری‌کورسیس (perichoresis) نامیده شد، را داریم.

می‌توان گفت که الوهیت در اشخاص منقسم به هم وجود دارد و در سه اقنوم، یک هویت ذاتی وجود دارد این سه دارای یک ذات هستند که همان خدا به عنوان مبدأ است و وحدت، پدری است که اشخاص بعدی از آن و به سوی او محاسبه می‌شوند. در حالی که هرگونه وابستگی به دیگران منتفی است، پدر در نظر کاپادوکیایی‌ها همچنان سرچشمه یا اصل الوهیت است.

این مسیحیت شرقی تا به امروز است. تصور بر این است که او وجود خود را به دو شخص دیگر اعطا می‌کند و بنابراین می‌توان گفت که او علت آنهاست، اما این یک افاضه ابدی وجود است. برای توضیح اینکه چگونه یک جوهر می‌تواند همزمان در سه شخص وجود داشته باشد، آنها به قیاس یک کلی و جزئیات آن متوسل می‌شوند.

از این دیدگاه، هر یک از اقنوم‌های الهی، اوسیا یا ذات الوهیت است که با ویژگی خاص ساز مناسب خود مشخص می‌شود. در اصل، آن ویژگی‌های خاص ساز به ترتیب عبارتند از پدر بودن برای پدر، پسر بودن برای پسر، و قدرت تقدیس‌کننده یا تقدیس‌کننده برای روح. دیگر کاپادوکیایی‌ها آنها را دقیق‌تر به عنوان مولد بودن تعریف می‌کنند. نامولد بودن، تکوین پدر مولود بودن پسر و رسالت یا راهپیمایی روح القدس.

بنابراین تمایز اشخاص ریشه در منشأ ابدی آنها در الوهیت و رابطه متقابل دارد. کاپادوکیایی‌ها بدین ترتیب روش‌هایی را که جوهر الهی واحد تجزیه‌ناپذیر خود را توزیع و ارائه می‌کند، تحلیل کرده بودند و از این رو، آنها را شیوه‌های به وجود آمدن نامیدند. به زبان مدرن، کل جوهر نامتغیر مرکب با کل وجود نامتغیر هر شخص یکسان است.

فردیت تنها شیوه‌ای است که در آن جوهر یکسان به طور عینی در هر شخص چندگانه ارائه می‌شود. بنابراین، کاپادوکیایی‌ها مفهوم هیپوستاز یا ذات وجود را بسیار کامل‌تر از آتاناسیوس تحلیل کرده بودند. اتهاماتی مبنی بر اینکه آنها سه‌خدایی بودند، پوچ و بی‌اساس است و باید رد شود.

سهم سنت آگوستین (۳۵۴ تا ۴۳۰)، بزرگترین پدر کلیسای اولیه و شاید تأثیرگذارترین مسیحی در تاریخ کلیسا حداقل از طریق اصلاحات، برای لوتر و کالوین، هر دو او را معلم خود می‌دانستند. با این حال، این آگوستین بود که به سنت غربی کاپادوکیایی‌ها شکل داد و به سنت شرقی شکل داد. با این حال، این آگوستین بود که به سنت غربی بیان بالغ و نهایی خود را بخشید.

او در تمام طول زندگی خود به عنوان یک مسیحی، مشغول تفکر در مورد مسئله تثلیث بود، آموزه کلیسا را برای پرسشگران توضیح می‌داد و از آن در برابر حملات دفاع می‌کرد. شاید بزرگترین اثر او بحث طولانی و مفصلی باشد که با عنوان «تعیین تثلیث» شناخته می‌شود و آن را در تاریخ‌های مختلف بین سال‌های ۳۹۹ تا

میلاادی تدوین کرد. او بدون هیچ تردیدی این حقیقت را می‌پذیرد که یک خدا وجود دارد که تثلیث ۴۱۹ است و پدر، پسر و روح القدس همزمان متمایز و از نظر عددی در جوهر واحد هستند و نوشته‌های او سرشار از اظهارات مفصل در این مورد است. او در هیچ کجا سعی در اثبات آن ندارد. با این حال، این یک داده وحی است که از نظر او، کتاب مقدس تقریباً در هر صفحه آن را اعلام می‌کند و ایمان کاتولیک، ایمان جهانی، آن را به مؤمنان منتقل می‌کند.

این نمونه‌ای عالی از اصل اوست که ایمان باید مقدم بر فهم باشد. اصلی که بیشتر توسط آنسلم مشهور شده است، اما طبق معمول منبع آن آگوستین است. در حالی که تفسیر آگوستین از ارتدکس تثلیثی در سراسر کتاب مقدس است، برداشت او از خدا به عنوان وجودی مطلق، بسیط و تقسیم‌ناپذیر که فراتر از مقولات است، پیشینه همیشگی آن را تشکیل می‌دهد.

بنابراین، برخلاف سنتی که پدر را نقطه شروع خود قرار داد، یعنی سنت شرقی که او آغاز کرد، او با خود ذات الهی شروع می‌کند. از این تأکید بر وحدت ذات الهی، چندین نتیجه فرعی حاصل می‌شود. ما فردا این موارد را بیشتر بررسی خواهیم کرد. من فقط رئوس مطالب را در سخنرانی بعدی‌مان ارائه می‌دهم. منظورم این است که الان فقط برخی از رئوس مطالب را ارائه می‌دهم.

این امر منجر به تمایز اشخاص می‌شود که آگوستین آن را ریشه در روابط متقابل آنها در ذات الهی می‌داند. سوم، آگوستین همیشه در توضیح اینکه جریان روح چیست یا در کجا با نسل پسر متفاوت است، سردرگم بود. در نهایت، بدیع‌ترین سهم آگوستین در الهیات تثلیثی، استفاده آنها از قیاس‌هایی از ساختار روح انسان است.

باید توجه داشت که کارکرد اینها نه اثبات خدا، بلکه اثبات تثلیث است. از نظر او، وحی به ما می‌آموزد که درک خود را از راز وحدت مطلق و در عین حال تمایز واقعی بین این سه عمیق‌تر کنیم. به خواست خدا، در سخنرانی بعدی خود، آموزه آگوستین را که نمایانگر تاج الهیات تثلیثی غرب است، بررسی خواهیم کرد.

این دکتر رابرت ای. پترسون در حال تدریس الهیات به معنای واقعی کلمه، یا خدا است. این جلسه ۴، بررسی‌های تاریخی تثلیث، قرن سوم، و مقدمه‌ای بر آگوستین است.